

مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی

بیژن هیومن پور

۸ خرداد ۱۳۵۸ (۲۹ مه ۱۹۷۹)



<https://bijan.hirmanpour.net>

در ۲۶ اردیبهشت جاری، سخنگوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با اعلام خبر اخراج رفیق اشرف دهقانی ضربه سختی بر اذهان توده‌ها و فعالین جنبش ما وارد نمود. مردم و در میان آنها روشنفکران انقلابی می‌خواستند بدانند حقیقت حادثه چیست. آن‌ها بصورت پیچ‌پیچ‌های درگوشی انبوهی از شایعات و تحریفات را شنیده بودند، اما خطوط ناباوری را با وضوح کامل میشد در چهره‌شان خواند. لازم بود تا روشن شود مسئله چه ابعادی دارد، آیا مسئله‌ای فردی است؟ و یا در بعدی طبقاتی مطرح است؟ آیا تنها در بعدی تشکیلاتی مطرح است؟ یا اینکه امری ایدئولوژیکی و سیاسی است؟ اکنون دیگر لازم بود مسئله را روشن نمود و برای این کار ضرورت داشت تا خود رفیق اشرف دهقانی زبان بگشاید و حقایق را بازگو کند. رفیق اشرف دهقانی در یک گفتگو به این نیاز و ضرورت پاسخ مثبت داد. آنچه در پی می‌آید حاصل آن گفتگوست. اما متأسفانه بسبب برخی مصلحت‌ها نتوانستیم اقدام به چاپ کامل این گفتگو نماییم و این امر از جامعیت گفتگو کاسته است. ولی در هر حال تصمیم گرفتیم، با حذف بخشهایی از گفتگو، آنرا منتشر نماییم با امید اینکه بتوانیم در آینده‌ای نزدیک به چاپ تمام این مصاحبه اقدام نماییم.

۸ خرداد ۱۳۵۸

ما تاکنون تصور میکردیم که شما از اعضای فعال سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هستید. ولی در ضمن سخنانی سخنگوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در دانشگاه صنعتی بتاریخ ۲۶ اردیبهشت با کمال حیرت از این سخنگو شنیدیم که شما از سازمان اخراج شده‌اید آیا این خبر صحت دارد؟ متأسفانه بلی.

یعنی شما اکنون عضو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیستید؟

من رسماً عضو آنچه که آن شخص به عنوان سخنگویش سخن گفت نیستم ولی من یک چریک فدائی هستم و بوده‌ام و فکر میکنم بعنوان یک چریک فدائی خواهم مرد.

پاسخ شما روشن نیست. از یک سو قبول می‌کنید که عضو سازمان نیستید و از سوی دیگر خود را چریک فدائی خلق ایران میدانید.

علت آنکه پاسخ من به نظرتان روشن نمی‌آید سکوتی است که من مدتها صرفاً بخاطر مصالح جنبش کرده‌ام. به این معنی که از مدتها پیش مسائلی مطرح بود که من فکر میکردم طرح آنها در کوران مبارزات خلق نوعی بدبینی و بی‌اعتمادی به سازمان بوجود می‌آورد که آنرا به مصلحت کل جنبش نمیدیدم. لذا سکوت کردم ولی متأسفانه آن سخنگو به بدترین شکل ممکن و شاید با بدخواهی زیرکانه‌ای آنرا برملا کرد.

چه مسائلی؟ آیا طرح آنها را در این مصاحبه مصلحت می بینید؟

بلی. دیگر مصلحتی که برای سکوت وجود داشت با این سخنان از بین رفت و شاید حالا دیگر سکوت مصلحت نباشد زیرا منافع خلق مطرح است و من در این زمینه خیلی بی‌گذشتم.

یعنی مسائل مربوط به اخراج شما جنبه فردی نداشت؟

ابداً.

یعنی شما حاضر بوده‌اید در سازمان باشید و شما را اخراج کرده اند؟

بیک معنا، بلی.

ممکن است جریان را برای ما توضیح دهید؟

برای توضیح این امر توجه شما را به گذشته جلب می‌کنم. سال ۴۹ را بیاد می‌آورید؟ رستاخیز سیاهکل و وقایع بعد از آن را می‌گویم. بیادتان هست که رژیم چه هیاهویی براه انداخت؟ بیادتان هست که در روزنامه‌ها مینوشتند که همه این «فتنه‌ها» را کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» مسعود احمدزاده بیا کرده‌است.

بلی بیاد داریم.

بلی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بدین صورت که البته تنها حاصل کار رفیق مسعود نبود بلکه حاصل چهارسال کار شبانه روزی گروههای تشکیل دهنده سازمان در زمینه‌های مختلف بود، بوجود آمد و لازم نیست دیگر من برای شما توضیح بدهم که چگونه چریکهای عضو این سازمان درس جانپازی را در مقابل ظلم به خلق آموختند.

نه لازم نیست، ما بخوبی بیاد می‌آوریم ولی ارتباط این مطلب را با مسئله اخراج شما از سازمان درک نمی‌کنم.

این ارتباط را روشن می‌کنم. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به اتکاء تئوری مبارزه مسلحانه بوجود آمد.

.....

ببخشید ممکن است پیش از ادامه، خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه را که این روزها خیلی از آن صحبت میشود، تشریح کنید؟

با کمال میل و اساساً این را برای ادامه صحبت لازم میدانم. تئوری مبارزه مسلحانه براساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصاً پس از «انقلاب سفید» بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد ما مسلط شده

قرار دارد و توضیح می‌دهد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم شکل حکومتی صرفاً سیاه‌ترین شکل استبداد و دهها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ میکند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمیتواند بسط یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هرگونه مبارزه باید با تکیه به عالیترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساساً تصور اینکه از راه مبارزات صرفاً سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر، بدون تکیه به قهر بتوان سازمانهای سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود، غیر ممکن است. و برای این مطالب چه دلایلی بارزتر از خود واقعیات است. بر اساس این خط مشی سازمان سیاسی-نظامی بوجود می‌آید که لازمه تحقق آنست.

برگردیم سر مطلب. پرسیدم ارتباط این مطلب با اخراج شما از سازمان چیست؟

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک آغاز کرد و دیدید که چه حماسه‌ها آفرید و پس از علنی شدن سازمان، اقبال توده‌ها به این سازمان نشان داد که در آن روزهای سیاه توده‌ها با چه مهر و علاقه‌ای کارهای چریکها را تعقیب میکردند و شهادت شهدای این سازمان چه داغهای بزرگ به دل مردم ما گذاشته و چه جای بزرگی را نیز در این دلها اشغال کرده است. این مبارزه، رژیم را وادار کرد که همه اشکال سرکوب را بمیدان بیاورد و بیازماید تا جائیکه به بن‌بست برسد و چه بارها که رژیم فریاد فاتح شدن سرداد و گاه حتی خود من هم تصور می‌کردم که رژیم فاتح شده است و توانسته است سازمان را از بین ببرد زیرا تقریباً تمام اعضاء یا دستگیر شده یا به شهادت رسیده بودند ولی تئوری مبارزه مسلحانه این وضع را پیش بینی میکرد و حتی یک نفر خود میتوانست عامل احیای مجدد سازمان باشد و این بهترین دلیل کارآئی این تئوری بود.

فکر می‌کنم امروز این نظرات را خیلی‌ها قبول دارند؟

البته خیلی‌ها، در میان مردم و کادرها و هواداران سازمان صادق است ولی امروز می‌بینیم که تمام اپورتونیستها با اسم‌های مختلف و بظاهر با شیوه‌های گوناگون به این تئوری میتازند و ظاهراً در رد تئوری مبارزه مسلحانه بر یکدیگر سبقت می‌گیرند ولی تازه از راه رسیده‌ها هر ادعایی در این میدان داشته باشند پیش کسوتی این مبارزه با حزب توده است و انصافاً آنها «صریح‌تر!» و «شجاعانه‌تر!» از همه در آن زمان که بسیاری از اپورتونیستهای امروزی جرأت تاختن به این تئوری را نداشتند به رد آن پرداختند و برای انجام اینکار همان کاری را کردند که امروز هم این دیرآمدگان پرمدها انجام میدهند یعنی کتاب مسعود احمدزاد را از روی کتابهای لنین غلط گیری میکنند و بخيال خودشان انحراف از مارکسیسم را افشاء مینمایند.

مسلماً روی سخن شما با سازمانهای باصطلاح سیاسی-کار است نه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران؟

متأسفانه باید بگویم که اشاره من فقط به آنها نیست بلکه با اپورتونیستهایی که در مرکزیت سازمان ما و در بین مسئولین آن کمین کرده‌اند و سخنگوی آنها آنگونه اخراج مرا در آن جلسه کذابی اعلام میکند نیز هست.

این سخنان برای ما بسیار تعجب آور است یعنی مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به مبارزه مسلحانه معتقد نیست؟

همین تعجب شما باعث تأسف است. همه مردم چریکهای فدائی را «چریک» یعنی یک مبارز سیاسی - نظامی میشناسند. همه مردم سازمان چریکهای فدائی را ادامه دهندگان راه احمدزاده‌ها، پویان‌ها، حمید اشرف‌ها و صفایی‌ها میدانند و حرکات ظاهری مرکزیت سازمان نیز در جهت القای این مفهوم به مردم است ولی واقعیت چنین نیست و همین واقعیت است که امروز من وظیفه دارم آنرا به خلق مبارزمان اعلام کنم و از هواداران و کادرهای سازمان بخواهم که برای تصفیه این سازمان که به حق ارزنده‌ترین چیز است که خلق ما داراست مرا و همفکرانم را یاری کنند.

ممکن است این مطلب را بیشتر توضیح بدهید؟

شما ضربات سال ۵۵ را به سازمان ما بیاد دارید؟ در آن سال ما رفقای بسیاری را از دست دادیم و ارزنده‌ترین آنها را نیز. من و رفیق حرمتی پور بعنوان اعضای شورایعالی سازمان که در بخش خارج از کشور مسئولیت تنظیم روابط سازمان با سازمانهای انقلابی و مترقی منطقه و جهان و تأمین امکانات لازم برای سازمان در داخل کشور را بعهده داشتیم، در طی این ضربات رابطه ما موقتاً با داخل کشور قطع شد. در این ضربات مرکزیت سازمان کاملاً از بین رفته و مرکزیت تازه‌ای تشکیل میشود. مرکزیت جدید در جهت بازسازی سازمان تلاش نمود و مشکلاتی را از سر گذراند. ولی بیاد داشته باشید که با توجه به موقعیت تشکیلاتی و مدتی که از عضویت این رفقا در سازمان میگذشت نمیتوانستند تئوری مبارزه مسلحانه را عمیقاً آنطور که رفقای شهید ما از آن درک داشتند بفهمند. بخصوص با توجه به جوی که تسهیل نسبی بعدی شرایط مبارزه بوجود آورده بود و این امکان را میداد که باز اپورتونیستها با لباس‌های گوناگون در میدان مبارزه ظاهر شوند و مدعی رهبری پرولتاریا گردند، در حالیکه بنا بر سنت خویش سرسختانه علیه تئوری انقلابی مبارزه پرولتاریا می‌جنگیدند. مرکزیت جدید نتوانست در موضع دفاع از تئوری‌ها و مشی سازمان قرار گیرد. ناچار تجدید نظر در تئوریهای قبلی شروع شد و هنگامیکه ارتباط مجدد من با سازمان برقرار شد با کمال تعجب متوجه شدم که مرکزیت تازه عنوان کرده است که خط مشی گذشته ما غلط و غیر مارکسیستی بوده است و گویا ما دچار اپورتونیسم چپ بودیم. مرکزیت جدید برای رفع این بیماری آثار رفیق جزنی را تجویز می‌کرد. در پاسخ به این سؤال که به چه دلیل تئوری گذشته ما غلط بود؟ پاسخ می‌آمد که ما به مسائل سیاسی بهای کافی نمیدادیم و اتفاقاً در این مورد اختلاف چندانی میان نظریات رفیق مسعود و رفیق بیژن به چشم نمی‌خورد. رفیق مسعود گفته بود کار سیاسی باید در زمینه کار نظامی انجام شود و رفیق بیژن نیز میگفت برای تعیین خط مشی سیاسی و فعالیت سیاسی باید نقش محوری مبارزه نظامی را در نظر داشت. بهر حال بحث‌هایی که در این مورد مطرح بود نسبتاً طولانی است و من آنها را در صورت لزوم در جای دیگر مطرح خواهم کرد. همینقدر می‌گویم که با توجه به زمینه‌ای که مرکزیت جدید ایجاد کرده بود، اپورتونیست‌های چندی بداخل سازمان رخنه نمودند و اغلب یا در مرکزیت سازمان پذیرفته شده و یا در موضع مسئولین اصلی سازمان قرار گرفتند و خیلی زود معلوم شد که بحث ما بر سر اختلاف نظرات رفیق مسعود و رفیق بیژن نیست بلکه بحث بر سر مبارزه اپورتونیستها علیه تئوری مبارزه مسلحانه است که چه

رفیق مسعود و چه رفیق بیژن اگرچه با دیدگاههای متفاوت از هواداران آن بحساب می‌آیند.

همین اختلافات باعث اخراج شما از سازمان شد؟

من بهر حال مایل به خروج از سازمان نبودم و میدانستم که اگر در درون سازمان بمانم و به کمک سایر رفقای وفادار به خط مشی انقلابی علیه اپورتونیسیم حاکم بر مرکزیت مبارزه کنم با توجه به جو مبارزاتی جامعه با یاری کادرها و هواداران سرانجام قادر به دفع اپورتونیسیم از مرکزیت سازمان خواهم بود و به همین جهت پیشنهاد کردم به عنوان یک عضو ساده در سازمان بمانم ولی کارهای بعدی مرکزیت نشان داد که ماندن در سازمان دیگر مصلحت نیست و من میبایست از سازمان خارج شوم تا از بیرون و در موقع مناسب بتوانم با تکیه بر نیروی انقلابی خلق خود وظیفه‌ای را که نسبت به این سازمان بر دوش خود احساس میکنم انجام دهم.

گفتید کارهای بعدی مرکزیت باعث خروج شما از سازمان شد. ممکن است راجع به آن توضیحی بدهید؟

بلی، پیش از توضیح این مطلب باید بگویم درست همین بود که بیان شد، یعنی من از سازمان خارج شدم نه اینکه مرا از سازمان اخراج کردند. اما کارهای بعدی عبارت بود از مثلاً آنکه مرکزیت سازمان با وجود تبلیغات زیادی که در مورد رفقای از زندان آزاد شده کرد تنها کسانی را به سازمان راه داد که یا تئوری مبارزه مسلحانه را بنحوی رد میکردند و یا قادر به تشخیص دیدگاههای انحرافی نسبت به مبارزه مسلحانه در سازمان نبودند و معتقدین به این تئوری را بدون رودربایستی به سازمان راه ندادند. دیگر آنکه با وجود آنکه مشی مبارزه مسلحانه را با اشارات مختصر در این یا آن اعلامیه رد میکردند هرگز جرأت نکردند تحلیلی جامع از نظرات خود و رد تئوری مبارزه مسلحانه منتشر نمایند. زیرا یکی از امیدهای من به ماندن در سازمان این بود که پس از انتشار این تحلیل، مرکزیت آنچنان در نظر کادرها و هواداران مفتضح میشد که تصفیه آن کار آسانی بود ولی مرکزیت زندانه از ارائه این تحلیل سرباز زد و در عین اینکه همزمان صفاتیها و سنجریها که از زندان آزاد شده بودند را به سازمان راه نمیداد از نام آن شهدا حداکثر استفاد را مینمود. بطوریکه برای توده خارج از سازمان و حتی کادرهای این سازمان، این مرکزیت ادامه دهندگان راه آن فداییان جلوه میکرد.

با توجه به این احوال، نظر شما در مورد نقش سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مبارزات یکسال اخیر چیست؟

بنظر من نقش سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را باید از ماهیت مرکزیت آن جدا کرد. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مبارزات یکسال اخیر نقشی تاریخی و بزرگ ایفا کرد و این درست به این دلیل بود که اولاً مرکزیت نمیتوانست کاملاً با خط مشی انقلابی گذشته تسویه حساب کند و ثانیاً هواداران و توده‌های خلق در طی سالهای دراز آنرا و خط مشی‌اش را میشناختند و همین برای مردم کافی بود که به شیوه فدائیان مبارزه کنند بدون آنکه بدانند در مغز مرکزیت آن چه میگردد و بدون آنکه بدانند در بین مسئولین سازمان

افرادی آنچنان منحرف وجود دارند که در گفتگوهای خصوصی، رفیق مسعود را یک اتوپيست و روشنفکر خرده‌بورژوازی که قصد دارد تمایلات ذهنی خود را به توده‌ها تحمیل نماید معرفی میکنند.

شما فکر میکنید ضرر این خط مشی جدید سازمان که به نظر شما انحراف‌یست در حال حاضر برای جنبش چیست؟

اثر آن این است که توده‌های ما اکنون راجع به اوضاع سردرگمند. نمیدانند واقعا در کشورشان چه میگذرد و دقیقاً چه باید کرد. در حالیکه این سازمان اگر به تئوری و خط مشی انقلابی خود متکی بود هم اکنون مبیایست تحلیلی از اوضاع را به مردم ارائه مینمود و وظیفه مبارزاتی آنها را در مرحله کنونی روشن میکرد.

آیا منظور شما این است که با خط مشی غلط خود نمیتوانند تحلیلی ارائه کنند؟

جرات اینکار را ندارند. مسئله بر سر خط مشی نیست. مسئله بر سر رفتار اپورتونیستی است. نگران آنند که با ارائه این تحلیل زمینه برای فعالیت فداییان واقعی فراهم شود و چه در داخل و چه در خارج سازمان مورد چنان ضرباتی قرار گیرند که مسلماً آنها را دفع خواهد کرد. کار را بجایی رساندند که پهلوان پنبه‌های سازمان پیکار در مقابل سازمان چریکهای فدائی خلق ادعای مارکسیست بودن میکنند و اینها نیز در حال قسم خوردن و اظهار ندامت یکی یکی سنگر را خالی میکنند. ظاهراً به نظر میرسد که سازمان پیکار به اینها هم قانع نیست و میخواهد صریحاً اینها تمامی کارهای گذشته را نفی کنند تا به آنها افتخار لقب مارکسیست بودن از طرف سازمان پیکار اعطاء شود.

باز گردیم به سؤال قبل از این سؤال.

بلی باید سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به مردم با دقت و روشنی توضیح میداد که ماهیت طبقاتی حکومت فعلی چیست و نظر خود را با دلایل تشریح میکرد و آنگاه راه مبارزه جدید و هدف آن را برای مردم تشریح مینمود. اساساً مرحله قبلی انقلاب ما خود به خودی و بدون تشکل بود. در حالیکه اگر بخواهیم مرحله کنونی مبارزه را به نتیجه برسانیم باید به فکر آگاه ساختن توده‌ها و متشکل کردن آنها باشیم. امروز می‌بینیم که مسئولین سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز همانند سایر اپورتونیستها مدام مردم هشدار میدهند که اختناق چنین است و چنان است و دستاوردهای انقلاب به این صورت و آن صورت در معرض خطر قرار دارد. این هشدارها چاره درد مردم نیست. این را خود مردم به خوبی می‌فهمند. کار یک سازمان انقلابی طبقه کارگر نمیتواند به این محدود باشد، شاید این حد برای ژورنالیستها کافی باشد.

منظورتان را نمی‌فهمم؟

برای اینکه منظور مرا درست بفهمید بگذارید عناصر تبلیغ را بشناسیم. بعضیها تبلیغ را با افشاگری اشتباه میکنند یعنی فکر میکنند که همینقدر که گفتند فلان موضوع فلان حالت را دارد و وضع را روشن کردند وظیفه آنها تمام است. ولی لااقل برای مارکسیست‌ها این تازه طرح وظیفه است و تبلیغ مارکسیستی علاوه

بر افشاگری باید راه حل موضوع طرح شده را نیز ارائه کند. مارکس میگفت بحث اصلی بر سر تغییر جهان است. اگر یک سازمانی که مدعی مارکسیسم است فقط به تشریح مثلا چگونگی بازگشت اختناق پردازد هنوز کاری نکرده است. حتی اگر علل بوجود آمدن این وضع را توضیح دهد، هنوز هم وظیفه خود را صورت نداده است بلکه علاوه بر اینها باید مثلا در این مورد راه حل جلوگیری از اختناق را با توجه به واقعیات و امکانات ارائه کند و نیروهای انجام دهنده این وظایف را مشخص نماید و به تشکل آن نیروها پردازد. درحالیکه سازمان در حال حاضر حداکثر به تشریح اوضاع میپردازد و هیچ وظیفه‌ای برای بسیج توده‌ها و پیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمیدهد.

منظورتان اینست که سازمان در حال حاضر هیچ کاری انجام نمیدهد؟

بهیچوجه چنین نیست. من آنچه را که سازمان انجام میدهد نفی نمیکنم ولی بدنال جریان شنا کردن چیزست و پیشاپیش آن حرکت کردن چیز دیگر. امروز توده‌ها فوج فوج بسمت چپ گرایش پیدا میکنند و چون مرحله قبلی انقلاب هیچیک از مسائلی را که انقلاب مطرح کرده بود حل نکرده است، از چپ و در رأس آنها چریکهای فدائی خلق میخواهند تا راهی جلوی پای آنها قرار دهند و فداییان باید این وظیفه بزرگ را که تاریخ بر عهده آنها گذاشته است خوب درک کنند و بسیاری فدائیان که سنگینی این وظیفه را بخوبی درک میکنند و برای انجام آن آمادگی دارند. در چنین حالتی سازمان «چریکهای فدائی خلق» باید با وظیفه خود قاطعانه برخورد کند. در این لحظه مسئله رهبری جنبش مطرح است نه حمایت از آن، نه تقویت آن، نه دنباله روی از آن. کسانی که در بحثهای خصوصی خود چنین استدلال میکنند که در مرحله قبلی بعلت آنکه خط مشی ما به کار سیاسی بهای لازم را نمیداد نتوانستیم رهبری جنبش را بدست بگیریم، امروز که توده‌ها به آنها روی آورده اند و تمام شرایط عینی تأمین رهبری در جنبش فراهم است، دست روی دست گذاشته اند و شعارهای چهار ماه پیش را با اندک پس و پیش کردن کلمات تکرار میکنند.

نظر خود شما در مورد رهبری جنبش چیست؟

نظر من اینست که در مرحله قبلی اوج جنبش، کمونیستها با بهترین شعارها و تاکتیکها نیز نمیتوانستند رهبری جنبش را بدست بگیرند ولی در مرحله کنونی کمونیستها با بدترین تاکتیکها هم باز رهبری جنبش را بر عهده دارند ولی اگر درست عمل کنند آن را به نتیجه میرسانند و اگر غلط، به شکست درد آوری منتهی میشود.

در این مورد به نظر شما چه باید کرد؟

مسلماً منظور شما این است که چریکهای فدائی خلق چه باید بکنند.

بله منظورم همین است.

ج - همانطور که گفتم باید اوضاع را برای مردم تحلیل کنند و نشان دهند چه طبقه یا طبقاتی حکومت را در دست دارند و چه نیروهایی در میدان مبارزه هستند و چه نیروهایی را میتوان به میدان کشید و به چه شیوه باید مبارزه کرد.

!!!?

.....

!!!

آیا شما تحلیلی از ماهیت طبقاتی دولت میتوانید بدست بدهید؟

هستند کسانی که به اینکار مبادرت کرده‌اند و نتایجی هم بدست آمده. من کار همه را میخوانم و نظری که الآن ابراز میکنم لزوماً انحصاری من نیست. یک تحلیل مارکسیستی ساده قضیه را روشن میکند. دولت ابزار طبقه حاکمه است و چون در ایران بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هر چه میکند در جهت تثبیت این موقعیت است خود بخود دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است.

یعنی شما میگویید پایگاه طبقاتی دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟

با کمال تأسف بلی ولی با اندک تفاوت. در دولت شاه این اواخر بورژوازی بوروکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ولی اکنون تقریباً تمام طبقه و بخشی از خرده‌بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شدند.

ممکن است این نظر را توضیح دهید؟

بلی، خلق ما در مرحله مبارزه ضدامپریالیستی قرار دارد. تا وقتی شاه بود این مبارزه بصورت مبارزه با حکومت شاه متجلی میشد ولی حکومت شاه در این اواخر بصورتی درآمد بوده که حتی برای بخشی از بورژوازی وابسته و خرده‌بورژوازی وابسته نیز غیر قابل تحمل بود، لذا در این مرحله اینها نیز در کنار خلق قرار داشتند و وجود این عناصر غیر خلقی و حتی ضد خلقی در کنار خلق در صورت وجود یک سازمان متشکل توده‌ای هیچ مسئله‌ای نبود، مشکلی که نبود هیچ، بسیار هم خوب بود. ولی نبودن تشکل باعث شد که همین بورژوازی وابسته با تشکیلاتی که برای کار و کسب خود در سراسر کشور و حتی در سراسر جهان داشت بتواند بنوعی در رهبری جنبش رسوخ کند، بطوریکه پس از سقوط شاه از سقوط بورژوازی وابسته به‌مراه وی جلوگیری نماید.

یعنی شما میگویید جنبش با شکست روبرو شد؟

بهیچوجه. من به آینده بسیار خوشبینم. خلق باید بداند که هنگامیکه به مبارزه جدی برخیزد همه دشمنانش متحد میشوند و همه، سلاحها و شیوه‌های مبارزه خود را صیقل میدهند و در مقابل وی قرار میگیرند. خلق ما بالاخره میبایست با این بورژوازی وابسته مبارزه قطعی را انجام دهد و امروز دقیقاً رویاروی آن قرار گرفته و شاه که وجودش ظاهراً بین خلق و دشمنان اصلیش حایل شده بود از بین رفته و مبارزه قطعی نزدیکتر شده است.

وقتی میگوئید این دولت، دولت بورژوازی وابسته است همه نتایج این سخن خود را نیز در نظر دارید؟

فکر میکنم منظور شما را فهمیده باشم. میخواهید مثلاً از من بپرسید که آیا من معتقدم بازرگان نوکر آمریکا است یا فلان فرد عضو دولت که مبارزاتش برای همه روشن است اینها مزدور آمریکا هستند؟ مسئله را باین شکل مطرح نکنیم تا آن نتایج ناپسند از آن گرفته شود. وقتی طبقه برجاست هر کس در دولت قرار بگیرد خوا ناخواه در خدمت آن قرار گرفته است، حال دیگر تفاوتی نمیکند آن شخص نیتش چیست و ماهیتهش کدام است؟ وقتی شما سوار قطار تهران - مشهد شدید بطرف مشهد میروید اگرچه در سرای قطار با سرعت بطرف تهران بدوید. اینرا خوب بفهمید تا بی‌جهت کمونیستها را با بعضی هتاکان و تهمت زنان اشتباه نکنید. بسیاری کسانی که هم امروز در این دولت عضویت دارند که از فرزندان راستین خلقند و من قویاً به آنها احترام میگذارم و در مرحله بعدی مبارزه نیز بسیاری از آنان را در کنار خودمان می‌بینیم.

میدانید در این زمینه نظرات دیگر هم هست؟

بلی مثلاً بعضی‌ها میگویند پایه طبقاتی دولت، بورژوازی ملی است و بعضی هم میگویند خرده‌بورژوازی است.

ممکنست بگویید شما چگونه این نظرات را تحلیل میکنید؟

آنهاکه پایگاه طبقاتی دولت را بورژوازی ملی میدانند، بنظر من دو دسته‌اند یک دسته آنهاپی هستند که وقتی از آنها میپرسیم به چه دلیل پایگاه طبقاتی دولت موجود بورژوازی ملی است از سؤال ما تعجب هم میکنند و مثل آنکه بدیهی‌ترین امور را توضیح میدهند، میگویند مگر نخست وزیر این دولت بازرگان نیست و بازرگان هم که معلوم است نماینده بورژوازی ملی است، تازه سنجابی و فروهر هم هستند. اینها نقصی که در کارشان هست، اینست که تحلیل را از افراد شروع میکنند و وابستگی طبقاتی افراد را هم عطف به ماسبق میکنند. زمانی تحلیل مارکسیستی، بازرگان و سنجابی را در کنار مصدق نمایندگان بورژوازی ملی نشان میداد ولی چقدر باید متافیزیک مصرف کرد تا ثابت شود هنوز وضع بهمان منوال است و از همین‌ها که نمایندگان بورژوازی ملی را به آن راحتی اسم میبرند اگر بخواهیم که یک بورژوازی ملی را هم نام ببرند عاجزند. ولی بجای آشکار کردن عجز خود طوری با ما برخورد میکنند که گویا چون یک بحث بسیار عمیق و علمی را به این ابتذال کشیده‌ایم حاضر به ادامه بحث نیستند.

دسته دوم آنهایی هستند که با توسل به «بورژوازی ملی» در حال حاضر قصد پس دادن کفاره گناهان گذشته‌شان را دارند و باصطلاح توبه میکنند و چه بهتر که این توبه در آستان روحانیت هم باشد. اینها که زمانی نمایندگان بورژوازی ملی را نوکران آمریکا میدانستند، امروز از در دیگر وارد شده‌اند. بهرحال به نظر من بورژوازی ملی مخصوصاً پس از سال ۴۸ و پس از آنکه سیستم بانکی وابسته به سیستم مالی امپریالیسم در ایران به تمام بخشهای تولید و تجارت دست انداخت دیگر موجودیت عینی ندارد. اما بنظر من حرف آنها که پایگاه طبقاتی دولت جدید را خرده‌بورژوازی میدانند عجیب‌تر است. دولتی که برای جلوگیری از تکه‌تکه شدن زمینهای بزرگ، لشکر کشی میکند، دولتی که هنوز از گرد راه نرسیده برای بازپس‌گرفتن زمینهایی که در طی انقلاب، دهقانان تسخیر کرده‌اند، کمیسیون پنج نفری مخصوص و گروه ضربت پاسداران را بوجود می‌آورد، چگونه دولت خرده‌بورژوازی است که قاعداً باید حامیان قطعات کوچک زمین باشند؟ دولتی که با دقت مراقبت میکند که هیچ صنعت بزرگی کوچک نشود و هیچ سرمایه بزرگی به خواری و ذلت نیافتد، چگونه دولت خرده‌بورژوازی است که دشمن خونی سرمایه‌داری بزرگ است و در این زمینه حتی از پرولتاریا هم ناشکیباتر است؟ حرف اینها بسیار بنظم عجیب مینماید. دولت خرده‌بورژوازی، طبقه‌ای که ذاتاً دمکرات است، چرا اینگونه دست اندر کار آزادی‌گشی است و اساساً خرده‌بورژوازی در کجا حکومت کرده که در اینجا بکند؟ البته در همان آمریکای امپریالیست هم هیئت حاکمه را خرده‌بورژوازی تشکیل داده ولی ترکیب هیئت حاکمه ارتباطی به ماهیت دولت ندارد و اینکه حتی این خرده‌بورژواها با رأی آزاد مردم نیز انتخاب شده‌اند، تغییری در اصل قضیه نمیدهد. اینها به آنهایی میگویم که میگویند بازرگان را که ما خودمان انتخاب کردیم نه بورژوازی وابسته. بهرحال این بحث را باید دقیقتر و وسیعتر در جای دیگر مطرح کرد و این بحث باید در کل جنبش مطرح شود و پاسخ آن برای تعیین خط مشی‌ها اهمیت اساسی دارد.

.....
 !!!!!?

برگردیم به سازمان چریکهای فدائی خلق. فکر میکنید عیب بزرگ کنونی اش چیست؟

عیب بزرگ کنونی اش این است که وظیفه کنونی اش را درک نمیکند.

بنظر شما وظیفه بزرگ کنونی اش چیست؟

میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب ما است؟ میدانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی آغاز شود؟ اینکه به چه وسیله‌ای دیگر مهم نیست. چه بوسیله تفنگ دارانی که در سواحل ما پیاده میکند یا بوسیله مزدورانی که در اینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند یا بوسیله بخشی از این ارتش یا بوسیله دستهای مخفی سیاسی-نظامی. بهرحال حتی خوش‌خیال‌ترین سیاستمداران هم این خطر را حس میکنند. همین

خطر، مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین میکند. باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد. مردم آماده‌اند. تشکیلات و رهبری می‌خواهند. حتی شیوه مبارزه را هم شناخته‌اند. مخفیانه سلاح می‌خرند. وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران روشن است. باید سازمان مسلح توده‌ها را بوجود آورد.

یعنی شما معتقدید که چریکهای فدائی خلق بجنگ با این دولت برخیزند؟

بهيچوجه! از کدام سخن من چنین استنباط کردید؟ من گفتم باید مردم را برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم. البته ممکن است در این هجوم کسانی از این دولت هم دست داشته باشند. ولی بهیچوجه من معتقد به آن نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد. خلق‌های ایران باید بدانند که چریک فدائی همیشه خود را بین او و دشمن او حایل میکند. کسانی که به خط مشی مبارزه مسلحانه خرده می‌گرفتند که شما «جدا از توده‌ها» می‌خواهید مبارزه مسلحانه انجام دهید و ما به آنها می‌گفتیم صرفنظر از هرگونه دلیلی شما اپورتونیست‌هایی هستید که اساساً با اعمال قهر انقلابی مخالفید، برای توجیه سخنان خود می‌گفتند نه، ما به مبارزه مسلحانه توده‌ای اعتقاد داریم. امروز توده‌ها مسلح شده‌اند. امروز که بقول یکی از فرمانداران از هر ده نفر در ایلام نه نفر مسلح‌اند به چه فکر میکنند؟ اینجا دیگر بحث مبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها مطرح نیست! میدانند به چه فکر میکنند، به اینکه چگونه خط مشی مسلحانه را رد نمایند و چگونه جزوات خود را که گویا به نحوی کوبنده مبارزه مسلحانه را رد کرده‌اند، خواندنش را به هم توصیه میکنند. باور کنید این اپورتونیست‌ها دروغ می‌گویند. اینها با اعمال قهر انقلابی خلق مخالفند و هر روز آنرا به صورتی عنوان می‌کنند. کمونیستی که دچار اپورتونیسم نباشد باید امروز به سازماندهی مبارزه مسلح توده‌ها که در آتیه نه چندان دور با هجوم نظامی امپریالیسم شروع خواهد شد، از هم اکنون بپردازد و این است آن نقش محوری مبارزه مسلحانه توده‌ای که تعیین کننده فعالیتهای سیاسی امروزی ما خواهد بود. هر سیاستی غیر از این صورت، مبارزه توده‌ها را از محتوا خالی خواهد کرد. با هجوم نظامی امپریالیسم هم این سازمانهای سیاسی، میتینگ‌ها و تظاهرات به یکسو ریخته میشود و توده سرخورده از رهبری بار دیگر تن به اسارت و خفت خواهد داد.

نگذارید در این راه زیاد پیش روم. گفتم به آینده زیاد خوشبینم و امید بسیار دارم که جنبش خلق همه این اپورتونیست‌ها را از سر راه رهبری کنار بزند و جنبش ضدامپریالیستی ما با تشکل و آگاهی هر چه بیشتر راه طولانی خود را ادامه دهد.

گفتید «ما بین خلق و دشمنانش حائل میشویم»؟

بلی گفتم «حایل میشویم». چه شد؟ چرا روی این کلمه حساس شدید؟ شاید شما هم باز بوی «تئوری قهرمانان» را شنیدید. همان که لنین با قاطعیت ردش کرد. بلی ما چریکهای فدائی خلق سرانجام وقتی پای رویارویی عملی خلق با دشمنانشان پیش آید معتقدیم که پیشاهنگی را باید در عمل نشان داد. البته اینکه قبلاً حرفش را زده باشیم از بدیهیات است.

موضوع برایم روشن نیست. شما پاسخ سؤال مرا می‌دهید یا پاسخ خاطراتی که این سؤال در ذهن شما برانگیخت؟

درست است. من اندکی اسیر خاطراتم شدم ولی حالا که بحثش پیش آمد بگذارید از هم بشکافیمش. زمانی ناردونیکها گفتند یک قهرمان که بتواند تزار را ترور کند روسیه را نجات داده است و مارکسیستها و در رأس آن لنین ثابت کردند که تئوری قهرمانان تئوری ابلهانه‌ایست و به این صورت نمیتوان روسیه را نجات داد. البته بحث به همین سادگی نبود این عصاره‌اش هست. اپورتونیست‌های ما تا همینجای قضیه را برای مردم بارها و بارها تعریف کردند ولی بقیه‌اش را نگفته‌اند که لنین گفت بجای «تئوری قهرمانان» چه باید گذاشت. لنین بلافاصله پس از رد تئوری قهرمانان توضیح داد که تئوری مارکسیسم، تئوری پیشاهنگان قهرمان و پرولتاریای قهرمان است. از زمانیکه توده‌ها و پیشاهنگانشان به مارکسیسم مسلح شده‌اند قهرمانی‌هایی از خود به ظهور رساندند که در تاریخ بی‌سابقه است یعنی مارکسیسم به بهترین وجه توده‌ها و پیشاهنگان آنها را به عمل قهرمانانه تشویق میکند. اپورتونیست‌های ما این حرفهای لنین را برای مردم بازگو نمیکنند. لذا وقتی چریکهای فدائی خلق از پیشاهنگان پرولتاریا میخواهند که به عمل قهرمانانه دست بزنند، آنها میتوانند مزورانه با استفاد از تشابه لفظی بگویند این همان «تئوری قهرمانان» است و دیگر آنجایی را که چریکهای فدائی خلق میگویند «وظیفه ما کشاندن توده به میدان مبارزه است» و آنجایی را که آنها اذعان میکنند «تا توده به میدان مبارزه نیاید جنگی قطعی آغاز نمیشود» برای آنها باز نمیکنند. خواننده خالی الذهن وقتی انتقاد این اپورتونیستها را از «تئوری قهرمانان» میخواند ناخودآگاه بدین فکر میافتد که پس تئوری مارکسیسم تئوری حرافان، تئوری مبل نشینان، و تئوری آنهایی است که به خلق میگویند اگر میخواهید پیروز شوید باید فلان کار را بکنید ولی کار شماست نه کار من و من اگر خود اقدام کنم حتی اگر در زمینه تدارک باشد «جدا از توده‌ها» و «خلاف مارکسیسم» از کار درخواهد آمد و ممکنست وصله آوانتوریسم و آوانگاردیسم به من بچسبد. این بیچاره‌ها پس از رد «تئوری قهرمانان» تئوری بزدلان و ترسوها را بجای آن مینشانند و نام قهرمانی چون لنین را نیز وجه المصالحه قرار میدهند. ما چریکهای فدائی خلق همیشه اعتقاد داشته‌ایم و اعتماد توده‌ها به ما نیز از همین سرچشمه میگیرد که پیشاهنگ پرولتاریا حتما باید قهرمان باشد و عمل قهرمانانه انجام دهد والا چگونه میتواند در شرایط استبداد بورژوازی وابسته مبارزه کند؟ والا چگونه میتواند پیشاپیش توده‌ها گورکن امپریالیسم باشد؟ توده‌ها نیز باید سرانجام به اعمال قهرمانانه برخیزند ولی آموزگار این اعمال علاوه بر شرایط محیط، پیشاهنگ نیز هست. فکر میکنیم موضوع تا حدی روشن شده باشد.

آیا فکر میکنید بار دیگر خط مشیی که بنظر شما خط مشی انقلابیست بر سازمان حاکم شود؟

بدون تردید. اساساً تئوری مبارزه مسلحانه چنان تنظیم شده که گویی از قبل به آن واکسن ضد اپورتونیسم تزریق کرده‌اند. از اینرو اپورتونیسم مدت مدیدی نمیتواند خود را به آن غالب کند. آنچه مسلم است واقعیت، فکر فدائی است که امروز در قلب تمام خلقهای ایران زنده است و هر مبارزی با هر ایدئولوژی صمیمانه به خود میگوید راه مبارزه همان راهی است که فدائیان رفتند ولی اینکه این اپورتونیستها چه ضرری به جنبش خواهند زد آنرا دیگر آینده باید نشان دهد.

البته من از اینکه می‌بینم از سازمان اسکندر صادقی نژادها و پویانها و مفتاحیها و در میان بسیاری از یاران صدیق آنها که هم اکنون در سازمان هستند ناله اپورتونیستها به گوش میرسد، متأسفم ولی آنچه مسلم است تا وقتی که حتی یک استثمرارگر در این سرزمین باشد چریک فدائی از بین نخواهد رفت. بگذارید یک مطلب دیگر را هم بگویم و آن اینست که دوگانگی عجیبی بر سازمان حکمفرماست. رهبری سازمان که شعار «ایران را سراسر سیاهکل میکنیم» را پیشاپیش تظاهرات ۲۱ بهمن مطرح میکند در گفتگوهای شخصی و در رفتارهای عملی خویش همه آن مبارزات گذشته را نفی میکند و انحراف میداند. این اشتباه است یا ریا، این را دیگر نمیدانم ولی من ناگزیر بودم این حقایق را برای مردم آشکار سازم تا به دفاع از سازمان خود برخیزم. من ادعای رهبری این سازمان را ندارم فقط جای یک فرد عادی را در یک سازمان با رابطه دموکراتیک میخواهم و این حق من است ولی حق خلق بسیار بزرگتر است و همه سازمان با همه توانش باید در اختیار خلق باشد.

سازمان، تشکیل حزب را بعنوان شعار مرحله‌ای مبارزه مطرح کرده است نظر شما چیست؟

شعار سازمانی به تنهایی فاقد محتواست. شعار سازمانی در صورتی میتواند مشخص کننده یک مرحله باشد که شعار مبارزاتی نیز روشن باشد. بگذارید توضیح بدهم. لنین اول بار کتاب «چه باید کرد» را نوشت و سپس کتاب «یک گام به پیش دو گام به پس» را. وی در کتاب «چه باید کرد» خط مشی مبارزاتی سوسیال دموکراسی و در کتاب «یک گام به پیش دوگام به پس»، سازمان مبارزاتی سوسیال دموکراسی را مطرح نمود. خط مشی، محتوا و سازمان، شکل آنست. طرح شعار سازمانی بدون تشریح خط مشی مبارزاتی همان فرمالیسم است که جنبش کمونیستی تاکنون با آن مبارزه بسیار کرده.

امروز چه در سطح سازمانهای کمونیستی و چه در سطح جنبش مسئله وحدت نیروهای ضدامپریالیستی مطرح است. نظر شما چیست، فکر میکنید راه نیل به این وحدت چیست؟

مسئله وحدت بسیار عنوان میشود ولی من ندیده‌ام که آنرا بشکل جدی مطرح کنند. اگر بپرسید وحدت برای چه؟ پاسخ‌هایی از این قبیل دریافت میکنید: «وحدت برای حفظ دستاوردهای انقلاب»، «وحدت برای جلوگیری از بازگشت اختناق»، «وحدت برای حفظ آزادیهای دموکراتیک»، «وحدت برای تأمین آزادیهای دموکراتیک» و بندرت هم میشنویم «وحدت برای مبارزه ضدامپریالیستی». من وارد این بحث نمیشوم که تا چه حد این هدف‌ها با یکدیگر پیوند دارند و همه در «وحدت برای مبارزه ضدامپریالیستی» خلاصه میشود. و نمیخواهم تشریح کنم تا چه حد پاسخ‌های دیگر بی‌محتواست ولی این بخش قوی قضیه است. این آن سئوالی است که برایش بهرحال پاسخی دارند ولی بلافاصله پس از آنکه سئوال دوم را مطرح کنیم و بپرسیم به چه وسیله‌ای مبارزه کنیم تا گرد آن وحدت بدست آوریم، بنظر من روی نقطه ضعف جنبش در شرایط کنونی دست گذاشته‌ایم. چرا ما با این همه فریادهای وحدت‌طلبی به «وحدت» نمی‌رسیم و وحدت آن‌ها که ظاهراً متحد شده‌اند، بنظر خنده‌دار می‌آید؟ برای وحدت در مبارزه باید هم هدف مبارزه مشخص باشد و هم وسیله نیل به آن هدف، یعنی شیوه مبارزه. احزاب و سازمانهای مبارزه ما تنها وقتی میتوانند با یکدیگر متحد شوند که هر یک جداگانه با تحلیل شرایط موجود و تعیین هدف مبارزه و تشخیص نیروهای

مبارز، طریق مبارزه را مشخص کنند و صمیمانه به آنچه که اعلام کرده اند عمل کنند. آنگاه در حدی که این برنامه‌ها با یکدیگر از نظر خط مشی و هدف تطبیق میکنند هم باید با هم متحد شوند و اگر هم نخواهند جبر محیط این اتحاد را به آنها تحمیل خواهد کرد. ولی تا وقتی که این مسائل مطرح و حل نشده است برنامه‌ای وجود ندارد که وحدتی باشد. این وحدتها فقط به آن صورت عمل میکنند که مثلاً سازمانهای متحد با یکدیگر فلان تظاهرات را از محل واحدی شروع کنند و برای چنین کار ساده‌ای اساساً چه لزومی دارد که ما از لغت دهان پرکن وحدت استفاده کنیم و توده‌ها را فریب دهیم که خیالتان راحت باشد پیشگامانتان متحدند. تا وقتی که برنامه مبارزاتی سازمانهای مختلف تشریح نشده و به اجرا در نیامده، هرگونه وحدتی مضحک است و جز مشکلات تشکیلاتی که در مرحله بعدی مبارزه مسلماً دست و پاگیر خواهد بود، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

من چنین استنباط میکنم که شما علی‌رغم قاطعیتی که در آغاز مصاحبه در مورد اخراج و یا خروج خود از سازمان نشان دادید، شخصاً شدیداً خود را به سازمان چریکهای فدائی خلق وابسته میدانید.

درست استنباط کرده اید و اینکه من در آنجا با آن قاطعیت سخن آن سخنگو را تصدیق کردم، برای آن بود که کسی فکر نکند یک چریک فدائی عضویت در سازمان را از کسی گدایی میکند و یا آنکه این توهم پیش آید که گویا سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تابلویی است که در دست هر کسی باشد صاحب آنست. من حتی یک لحظه هم نمیتوانم خودم را از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران جدا تصور کنم. من در آغاز همین مصاحبه گفتم که آن سخنگو قضیه را به بدترین شکل ممکن مطرح کرد و تصدیق از آن مطلب به معنای صحنه گذاشتن بر خروج خودم از سازمان نبود. من با تصدیق آن مطلب حساب خودم را از اپورتونیستها جدا کردم. چه کسی مرا به عضویت سازمان چریکهای فدائی خلق پذیرفته بود که اینها بیرون کرده‌اند؟ اصلاً سازمان بدانگونه که در تئوری اصیل آن یعنی در تئوری مبارزه مسلحانه توده‌ای مطرح شده و طرح کلی آن ارائه گردیده، با چنین روابطی بیگانه است. !!!

البته آنچه گفتید از حد سؤال فراتر رفت. قصدم این بود که تصدیق کنید خود را وابسته به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران میدانید تا بتوانیم این سؤال را مطرح کنیم که مگر این سازمان یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی نیست و در نتیجه به طبقه کارگر تعلق ندارد؟

چرا. سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ارگان سیاسی - نظامی طبقه کارگر است.

پس چرا در تمام طول این مصاحبه تا جائیکه من در خاطرمان مانده شما حتی یکبار هم از طبقه «کارگر» یاد نکردید و هر دم از خلق‌ها و توده سخن گفتید؟

ما چریکهای فدائی خلق ایران در مکتب مارکسیسم - لنینیسم عشق به پرولتاریا را آموخته‌ایم. ولی طبقه کارگر امروز فقط به خودش نمی‌اندیشد. طبقه کارگر اینرا می‌فهمد که سرنوشتش در گرو سرنوشت خلق است. این طبقه که ما کمونیستها دل در گروش بسته‌ایم، طبقه عجیبی است خودش پای در زنجیر دارد و

به آزادی اسرای دیگر میاندیشد و آنها را آزاد هم میکند. بارها در تاریخ اتفاق افتاده است که این طبقه در زنجیر، زنجیر از پای کسانی گشوده است که در زمان اسارت آشکارا نقشه میکشیدند که در صورت آزادی زنجیرهای پای پرولتاریا را از آن هم که هست محکمتر ببندند. این است آن ایثار و گذشت انقلابی طبقه کارگر. اینست که طبقه کارگر امروز تنها بخودش نمی‌اندیشد بلکه به سرنوشت خلق میاندیشد.

میبینم اندکی منقلب شده‌اید ولی بهتر است روشن‌تر سخن بگویید؟

بلی! من هر بار که به رسالت تاریخی پرولتاریا میاندیشم نمیتوانم احساساتی را که بر من غلبه میکند درست بشناسم. بیاد بیاورید همین سه ماه پیش بود طبقه کارگر با رهبری مبارزه اعتصابی، تظاهرات، و حتی قیام مسلح، قسمتی از بورژوازی وابسته و خرده‌بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد. خودشان هم اذعان دارند که اگر کارگران نبودند نتیجه‌ای بدست نمی‌آمد ولی این آزادشدگان بدست کارگران بلافاصله بعد از آزادی با کارگران چه کردند؟ جریان تیراندازی و کشتار کارگران بیکار اصفهان را بیاد آورید. حمله به اجتماعات کارگری را بیاد آورید. شنیدید در آبادان چه بر سر رفقای فدائی ما آوردند؟ شنیدید که کودک سه ساله خلق ما را در وانت حامل کتاب سوزاندند؟ این عربده‌کشان و چوب‌بدستان که امروز در خیابانها براه افتاده اند چه کسانی هستند؟ اینها عمال همان‌هایی هستند که ما دیروز از اسارت شاه نجاتشان دادیم. اینها همان کسانی هستند که تا دیروز با زبونی و خفت بدعاگویی و چکمه‌لیسی شاه مشغول بودند. پرولتاریا آنها را آزاد کرد و این حق‌ناشناسان با پرولتاریا چه میکنند؟ می‌فهمید؟ گمان نکنید که ما نمی‌فهمیدیم چه کسانی را از اسارت نجات میدادیم. کاملاً آنچه را رخ داد پیش بینی میکردیم. ایثار تاریخی پرولتاریا و بزرگ‌منشی و فداکاری این طبقه در همین است که حتی بند از پای دژخیمان خویش باز میکند در حالی که خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر باز کردن زنجیرهای پای خود میافتد که دیگر همه را از اسارت رها کرده باشد و چاره‌ای جز اینهم ندارد که فداکار و باگذشت باشد. انسان وقتی این بیرحمی تاریخ را میبیند واقعا دچار احساساتی میشود که برایش روشن نیست. گاهی من فکر میکنم این احساس را فقط شعرا میتوانند بیان کنند. چه خوب میکردند شاعرانی که در آن زمان سخت مبارزه برای ما شعر میگفتند. کاش امروز هم اینکار را بکنند. وضع ما دشوار است، به کمک آنها احتیاج داریم. کاش گلسرخی زنده بود، او خوب می‌فهمید که بر ما چه میگذرد ولی بهرحال رفقای زنده‌اند. امروز باید شاعران این احساسها را بیان کنند. باید شعر آن اسیر آزادیبخش را بسرایند. باید شعر این آزادشدگان حق‌ناشناس را بسرایند. خوانندگان و نوازندگان ما نیز باید این درد خلق را با ترانه‌های خود به همه جا ببرند و این آگاهی را بدهند. من از «عاشیق» های آذربایجان میخواهم داستان آن پهلوانی را که خود در زنجیر بود ولی هم زنجیرش را از بند رها کرد و این هم زنجیر حق‌ناشناس زنجیرهایی که از پای خودش باز شده بوده به زنجیرهایی که به پای قهرمان بود افزود و با شمشیر در مقابلش ایستاد، به شعر بسرایند و برای مردم بخوانند. حالا که صحبت از «عاشیق» های آذربایجان شد، به آن عاشیق هم، عاشیقی که به تهران آمد و مرا ندیده بود بگوئید اشرف پیام تو را شنید. بگوئید اشرف هم میداند که «بیژن جزنی هم‌رمز بود با بهروز دهقانی» ولی نگرانی اشرف از آنست که کسانی سعی میکنند با نام بیژن جزنی، بهروز دهقانی را کمرنگ کنند و یا آنرا از بین ببرند. نگرانی من از این است.

بهرحال خلق نیانگارد که ما چریکهای فدائی خلق سوختن آن کودک سه ساله را ندیدیم. چه کسی میخواهد حادثه را کوچک جلوه دهد؟! چه کسی میخواهد آنرا به سکوت برگزار کند؟! نه، فاجعه از این بزرگتر نمیشود و خلق انتقام خواهد گرفت. بگذارید این تازه آزادشدگان خود را به توده بشناساند تا پرولتاریا نابودشان کند. این است مفهوم قاطعیت انقلابی طبقه کارگر. او استثمارگران و دژخیمان را از بند میرهاند تا نابودشان کند.

آخرین نبرد رفیق ما، احمد زبیرم را به خاطر دارید؟ دیدید که در دم شهادت، با خلق چگونه مهربان و با دشمن خلق چگونه کینه جو بود؟ این است اخلاق چریک فدائی. این است اخلاق کمونیستی. خونی که از خلق ریخته میشود حقی برای کسی ایجاد نمیکند که از آن بگذرد و گذشت کند. آنچنان که امروز سازشکاران نغمه آنرا سرداده‌اند. بلکه هر قطره خون خلق تکلیفی ایجاد میکند، برای همه، تکلیف انتقام. این است منطق بی‌گذشت فدائی که آنرا در مکتب طبقه کارگر آموخته است. ما باید اینها را به خلق بگوییم تا مبدا اعتمادشان از ما سلب شود و گمان کنند که ما اکنون با حرمتی و عنوانی رسمی به کناری نشستهایم. نظاره‌گر بیطرف وقایع شده‌ایم. نه! ما اگر کار را در همینجا رها کنیم خیانتی بزرگ صورت گرفته است. باید کار رهایی خلق را به انجام رساند و اینکار نه با اعلامیه ممکن است و نه با نشریه سراسری. گرچه هر دوی اینها لازم است.

!!!

فکر میکنم زیاد احساساتی شده‌اید؟

البته، ما از احساسات ضرر نمی‌کنیم ولی بگذارید با کلمات فنی و علمی سخن بگوییم و به یک مطلب ضروری نیز اشاره کنیم. آنچه که فعلاً از نظر تبلیغاتی برای ما مهم است، افشا کردن این امر است که عملاً بورژوازی وابسته اعمال مستبدانه خود را در لفافه اسلام میپوشاند و چنان توهمی برای خلق ایجاد میکنند که گویا همه این کارها را به فرمان و با هدایت روحانیون مبارز انجام میدهند. در حالی که بسیار واضح است که روحانیون مبارز که سهم مهمی در این جنبش داشته‌اند که ما امیدواریم در آینده نیز داشته باشند، هرگز بر این گونه اعمال صحنه نمیگذارند ولی متأسفانه قدرت ارتجاعی بورژوازی وابسته آنقدر زیاد است که روحانیون مبارز قادر به کنترل آن نیستند. ما مخصوصاً باید روحانیون مبارز را متقاعد کنیم که مسلح نگه داشتن خلق به نفع همه است و سعی کنیم حمایت فعال روحانیون مبارز را برای جلوگیری از خلع سلاح خلق توسط بورژوازی وابسته، جلب نماییم.

اما در مورد طبقه کارگر، این واقعیتی است که در شرایط کنونی که امکان ارتباط با طبقه کارگر برای ما بوجود آمده، وظیفه بزرگی در مقابلمان قرار میگیرد و آن عبارت است از بردن ایدئولوژی مارکسیستی و شرکت در پروسه تشکل طبقه کارگر در سازمان صنفی و سیاسی و گسترش دادن صفوف سازمان توسط کادرهایی از کارگران آگاه. ولی وظیفه ما به همینجا ختم نمی‌شود و حتی این وظیفه عمده ما را هم تشکیل نمیدهد. اگر چه برای انجام وظیفه عمده ما کاملاً ضرورت دارد. مادامیکه ما در درون خود طبقه کارگر کار میکنیم، باید بدانیم که کارمان تشکیلاتی و تبلیغاتی است. ولی اگر این تبلیغات و این تشکیلات بدون توجه به این واقعیت باشد که در شرایط کنونی طبقه کارگر شعار سیاسی مستقل برای خود ندارد آنچه در

درون طبقه انجام می‌دهیم و هر آنچه را که با جمله‌های هر مارکسیست - لنینیستی توجیه کنیم ناگزیر اکونومیستی و خرده‌کاری است. شرکت ما در مبارزات صنفی طبقه کارگر بسیار خوب است و لازم. در تشکیل سندیکا و شوراهای کارگری باید فعالانه شرکت کنیم. شعار پیش بسوی تشکیل شوراهای کارگری شعار خوبی است ولی بهیچوجه مهمترین شعاری نیست که باید برای طبقه کارگر به ارمغان ببریم. بلکه شعار مهم‌تر از آن، این شعار است. «.....»
 شعار بدون این شعار سردرگم کردن مبارزه است.

فکر میکنم بهتر است این بحث را از نو شروع کنیم. اندکی پراکنده شد!

بلی، حق با شماست. از نو شروع کنیم. گفتیم که در این مرحله، پرولتاریا شعار سیاسی مستقل ندارد و اگر ما صحبت از «جنبش مستقل طبقه کارگر» بکنیم و بلافاصله این امر را تذکر ندهیم که این «جنبش مستقل» بیشتر جنبه تشکیلاتی دارد تا تاکتیکی و شعاری، جنبش را سردرگم کرده‌ایم. امروز وقتی طبقه کارگر میگوید «مرگ بر امپریالیسم»، «نابود باد بورژوازی وابسته» چه در آن شکل عام و چه در شکل خاص در هر دو حال شعاری را مطرح میکند که به تمام خلق تعلق دارد و طبقه باید متوجه این امر باشد. کسانی که سر در لاک طبقه کارگر فرو می‌برند و بخیال خود می‌خواهند کاملاً مارکسیستی و کارگری فکر کنند، طبقه کارگر را از هم‌زمانش در این مرحله از انقلاب جدا میکنند و در عین حال از زیر [بار] وظیفه‌ای که بر عهده طبقه کارگر و پیشاهنگ آن قرار دارد، شانه خالی میکنند. پیشاهنگ طبقه کارگر باید بداند که در این مرحله هر دسته از خلق که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه میکنند، در سنگر طبقه کارگر می‌جنگند و بهمین دلیل هم پیشاهنگ طبقه کارگر باید بفکر سازمان دادن این مبارزه باشد اگرچه به طبقه کارگر تعلق نداشته باشد و از این طریق است که وظیفه مهم پرولتاریا یعنی تأمین رهبری تمام جنبش ضدامپریالیستی تأمین میشود. وقتی که کمونیست‌های چینی به سازماندهی جنبش‌های دهقانان پرداختند، نه آنکه از پرولتاریا جدا شدند بلکه به سربازگیری ارتش پرولتاریا میرفتند، چون اینها نه تنها از پرولتاریا جدا نمیشدند بلکه دهقانان را نیز به پرولتاریا نزدیک میکردند و پایه‌های جمهوری دموکراتیک نوین را استوار مینمودند. بارها در تاریخ، پرولتاریا به روشنفکران خود مأموریت خارج از طبقه داده است.

ممکن است در مورد مبارزات خود طبقه کارگر بیشتر توضیح بدهید؟

ما فقط میتوانیم در زمینه خواسته‌های صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم و فقط در زمینه صنفی میتوانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم ولی میدانید که مبارزه صنفی بدون شرایط دموکراتیک تقریباً بی‌معناست و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل میشود و میدانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهرانقلابی است و تا این طبقه برنیافتد دموکراسی بوجود نمی‌آید. ملاحظه میکنید با چه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه نظامی تبدیل میشود؟ نقش محوری مبارزه مسلحانه توده‌های را در اینجا می‌فهمید؟ همین پروسه را دقیقاً در جریان مبارزات یکسال اخیر مشاهده کردید؟ در انگلستان بعثت

وجود شرایط دموکراتیک سالهاست که مبارزات صنفی طبقه کارگر در همان چارچوب مبارزه صنفی باقی مانده ولی در شرایط استبداد بورژوازی وابسته و فقدان این آزادی برای مبارزه صنفی، لازمه انجام مبارزه صنفی تأمین دموکراسی (مبارزه سیاسی) و لازمه تأمین دموکراسی برانداختن سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته میباشد و اینکار جز با یک رودرویی نظامی میسر نیست.

پس در این شرایط شما فکر میکنید که چه باید کرد، آیا باید از مبارزه سیاسی-صنفی صرفنظر کرد؟

خیر، من نگفتم باید از مبارزه سیاسی و صنفی صرفنظر کرد. هر مبارزه‌ای که بتواند توده‌ها را آگاه کند و اندکی از حقوق پایمال شده آنها را از دشمنانشان بازستاند باید صورت گیرد. ولی من میگویم این، همه کار نیست. تشکیل شوراها و سندیکای کارگری کار خوبی است ولی با این سندیکاها و شوراها صنفی نمیتوان با هجوم نظامی امپریالیسم مقابله کرد. بوسیله این سندیکاها و شوراها نمیتوان حاکمیت بورژوازی وابسته را سرنگون کرد و حاکمیت پرولتاریا را تأمین نمود. برای سرنگونی نفوذ امپریالیسم باید قضیه را وسیع‌تر از این نگاه کرد. باید همه نیروهای ضدامپریالیست را برای یک مبارزه مسلحانه که مسلماً به ما تحمیل خواهد شد، آماده کرد. تشکیل شورا در کارخانه مهم است ولی. !!!

وظیفه مبارز مارکسیست تشخیص وظایف عمده از غیرعمده است نه بر شمردن آنها در ردیف یکدیگر. من نگرانم که مبادا ما به اندازه کافی وظیفه‌مان را در مقابل «خلق‌ها» انجام نداده باشیم و مبادا آنها از ما دلسرد شوند. اینکه ما چه سیاستی باید در قبال وضع موجود داشته باشیم را بیشتر این امر معلوم میکند که توده‌ها چه میخواهند بکنند و آمادگی چگونه مبارزه‌ای را دارند.

!!! باید
 روستاهای خودمان را یکی یکی بشناسیم و بدانیم شعار زمین متعلق به کسی است که روی آن کار میکند را در هر جا باید به چه صورت مشخصی عنوان نمود که مورد رضایت روستاییان باشد.
 !!! اگر چگونگی بسیج توده‌ها را نادیده بگیریم فعالیت هایمان در کارخانه‌ها چندان خطری برای دشمن ندارد. همه این سندیکاها و شوراها را یک شبه منحل میکنند و همه کارگران فعال را یکدم از کارخانه اخراج میکنند. در انجام این کارها نشان داده‌اند که «جسارت» و «قاطعیت» کافی دارند. تجربه جدید لازم نیست. اساساً چرا این زمزمه‌ها را میشنویم؟ چرا در حالیکه هر استثمارگری دارد یک باند سیاه مسلح تشکیل میدهد، ما در صدد خلع سلاح پیشاهنگ پرولتاریا هستیم؟ چرا وقتی میگوییم عضو سازمان باید سیاسی-نظامی باشد، عده‌ای روترش میکنند و میگویند نه! مگر «سیاسی-نظامی» چیزی بیشتر از سیاسی نیست؟ از این، «بیشتر»، طبقه کارگر چه ضرری میبیند؟ اگر کادر سازمان علاوه بر مهارت‌های سیاسی از مهارت‌های نظامی هم برخوردار باشد، ضررش به چه کسی میرسد؟ به طبقه کارگر یا به دشمنان طبقه کارگر؟ پس آن کسانی که در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان طبقه کارگر را سرداده‌اند واقعا حامیان طبقه کارگرند یا دشمنان آنان؟ آیا دشمن در صف ما رخنه نکرده است و قصد خلع سلاح ما را ندارد؟
 میدانید چرا امپریالیسم تاکنون حمله نظامیش را شروع نکرده؟ فقط به خاطر سلاح‌هایی است که در

دست مردم است. می‌تسد اگر حمله را آغاز کند، خلق به مبارزه مسلحانه برخیزد و اینبار واقعا گورش را بکند پس آرام می‌نشیند و ظاهراً دموکراسی برقرار میشود و عده‌ای از روشنفکران فریب می‌خورند و فکر میکنند دموکراسی برقرار شد و فقط باید از آن حراست کرد و مخاطرات موضعی که آنرا تهدید می‌کند دفع نمود. اینها فکر میکنند که تئوری مبارزه مسلحانه توده‌ای غلط بود که میگفت در شرایط سلطه بورژوازی وابسته غیر ممکن است دموکراسی بوجود آید. «هرج و مرج» امروز را هم میتوانند به خلقی که هرگز در طول عمرش دموکراسی ندیده و نمیداند که دموکراسی یعنی چه بجای دموکراسی قالب کنند. آنگاه بورژوازی وابسته به فکر آن می‌افتد که برای آنکه هجوم نظامی آینده‌اش کاملاً با موفقیت مواجه باشد، آهنگ خلع سلاح را ساز کند. فکر میکنید برای فقط دموکراسی است که.
!!!

فکر میکنم دارید به مهمترین مسائل میپردازید. اینطور نیست؟

بلی، دارم به مهمترین مسئله میپردازم. آنها که تئوری مبارزه مسلحانه را فراموش کرده اند و یا آنرا مردود دانسته اند ممکن است بگویند مهمترین مسئله در حال حاضر برای ما مسئله قانون اساسی و مجلس مؤسسان است ولی تئوری مبارزه مسلحانه گرچه قبول دارد که تدوین قانون اساسی مترقی میتواند در حال حاضر اهمیت مبارزاتی داشته باشد و پس از تدوین نیز چارچوب خوبی برای جهت دادن به مبارزات آینده است ولی مسئله اصلی جنبش ما مسئله خلع سلاح است.
!!

اندکی روشن‌تر سخن بگویید بالاخره باید جنگید یا باید نجنگید؟

این سؤال، متافیزیکی است. این که باید جنگید یا نجنگید به تحول اوضاع مربوط است ولی یک چیز روشن است. باید خلق را برای جنگ آماده کرد و این باید نه تنها توسط کمونیستها بلکه توسط تمام کسانی که خود را پیشاهنگان خلق میدانند بخصوص روحانیون مبارز برای خلق روشن و واضح توضیح داده شود. مردم نباید فکر کنند انقلاب ما تمام شده است تا بگویند پس زمان شاه که وضع بهتر بود و آنگاه این بیطرفی و بی‌تفاوتی زمینه را برای یک کودتای امپریالیستی دیگر آماده کند.

اگر بخواهیم بجنگیم...

باید خلق را مسلح کنیم.

و اگر نخواهیم بجنگیم.

باید خلق را بیشتر از آن مسلح کنیم. یک خلق مسلح بهترین وسیله است برای جلوگیری از ماجراجویی نظامی امپریالیسم. اگر ما خلق را بسیج کردیم، مسلح کردیم، آماده به جنگ کردیم و برای احقاق حق خود مصممش نمودیم چه بسا که امپریالیسم و نوکرانش از جنگ با ما منصرف شوند زیرا که شکست

حتمی خود را از پیش می‌بینند. ولی اگر ما خلع سلاح خلق را از طرف بورژوازی وابسته نادیده گرفتیم و وظیفه تشکل این مبارزه مسلح خلق را برای خود نشناختیم و به جرو بحث‌ها در مورد قطعنامه‌ها بسنده کردیم، در آنصورت امپریالیسم ضربه نظامی خود را با اطمینان به موفقیت بر خلق وارد خواهد آورد، آنوقت نسل بعدی در تحلیل وضع امروز ما همان چیزهایی را خواهد گفت که ما امروز در مورد رهبری حزب توده می‌گوئیم. اینست تحلیل تئوری «مبارزه مسلحانه توده‌ای هم استراتژی، هم تاکتیک» از اوضاع کنونی. این است نقش محوری مبارزه مسلحانه و به این جهت است که ما می‌گوئیم تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک تنها شکل انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم در شرایط استقرار سلطه کامل بورژوازی وابسته به امپریالیسم است.

شما میدانید که این تئوری که بنظر شما تنها تئوری مارکسیستی است شدیداً در خطر است؟

بله میدانم. زمانی بیرق انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه بدوش حزب توده بود ولی این مبارزه برایشان چنان فضیحتی بار آورد که رندانه آنرا بدوش گروه «منشعبین» دادند و حالا تا آنجا که من می‌فهمم میداندار این مبارزه سازمان پیکار است. اوایل خطر در کار نبود، سازمان در دست مدافعین راستین تئوری انقلابی بود و هر کس به آن حمله میکرد جز ناامیدی و رسوایی چیزی برای خود به خانه نمیبرد. دیدید که پس از علنی شدن سازمانهای مخفی چگونه خلق «منشعبین» را وادار کرد نام چریکهای فدائی را از روی خود بردارند. میتینگ پرسنل نیروی هوایی را در دانشگاه صنعتی بیاد می‌آوردید؟ همان روزی را می‌گویم که پس از میتینگ همه بطرف خانه آیت‌الله به راه افتادند و پذیرفته نشدند، وقتی نماینده «منشعبین» خواست پیام گروهش را برای جمعیت بخواند همه یکصدا فریاد زدند، نه پیامش را نخواند. اینها همان‌هایی هستند که در آن روزها با نامردی فدائیان را تنها گذاشتند، و بالاخر با پا درمیانی حتی خود فداییان قرار شد پیامش را بخواند. ولی باز جمعیت فریاد زد بشرط آنکه عبارت «وابسته به حزب توده» را نیز به اسم خود بیافزایند. گوینده فقط با برآوردن این شرط توانست پیامش را بخواند و پس از این فضیحت اعلام کردند که دیگر از این اسم استفاده نخواهند کرد. بلی در مورد آنها چنین بود و از مبارزه با تئوری مبارزه مسلحانه توده‌ای طرفی که نبستند هیچ آبروی خود را هم ریختند. ولی سازمان پیکار ظاهراً در وضع خوبی بسر میبرد چه خوشبختند جنگجویانی که روحیه دُن‌کیشوتی دارند. آنها دشمن را در خیال خود می‌سازند و بعد با تمام تجهیزات سوار بر اسب و شمشیربدست بسوی آن می‌تازند. جنگی برای آنها در بین نیست. کافی است که خود را به میدان برسانند تا اثری از آثار دشمن نباشد و اگر مترسکی هم در آنجا باشد، با یک ضربه دن‌کیشوت داغان میشود. حال این «جنگجویان پیکاری» به همین منوال است.

اپورتونیستهایی که در سازمان ما رخنه کرده اند، بارها چه در گفتگوهای شخصی و چه با کنایه و جملات سربسته و چه در عمل، به آنها ثابت کرده‌اند که ما دیگر به تئوری مبارزه مسلحانه توده‌ای معتقد نیستیم ولی این دن‌کیشوت‌ها باور نمیکنند و باز در خیال خود اینها را سرسخت‌ترین مدافعین مبارزه مسلحانه جلوه میدهند و برای کوبیدن آنها جملاتی را که سعی کرده‌اند اندکی با جملات توده‌ایها فرق کند از لنین برمیدارند، به میدان میروند و طبیعی است که چون میدان خالیست فاتح برمیگردند.

قبول میکنید همینکه میدان خالی است خود خطر بزرگی است برای این تئوری؟

بلی خطر بزرگی است در این میدان کوتوله‌ها مارکسیست مینمایند و در سرزمین کوتوله‌ها هم که میدانید معیارها گرد صفر دور میزنند.

چه راه حلی شما برای این وضع دارید؟

تا امروز من بنا بر مصالح جنبش سکوت کرده بودم ولی امروز اعلام میکنم چون اپورتونیست‌ها در رهبری سازمان رخنه کرده‌اند، ناگزیر سازمان با مبارزه ایدئولوژیکی کوبنده، به دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه بر نمی‌خیزد. وظیفه کادرها و هواداران معتقد به این تئوری است که باید به سهم خود اقدام کنند و در شرایط حاضر بدفاع و بسط تئوری مبارزه مسلحانه برخیزند. من هم به سهم خود چه در عمل و چه در تئوری در این راه اقدام خواهم نمود و مطمئنم (این را تأکید میکنم مخصوصاً) مطمئنم که پیروزی با ماست و در مورد سازمان پیکار و همکیشانش در «کنفرانس وحدت» هم باید گفت «که دشمن به پای خود آمد به گور» و چریکهای فدائی خلق آنچنان دفاع ایدئولوژیکی از تئوری انقلابی پرولتاریا خواهند کرد که رسوایی آنها چندین بار بیشتر از رسوایی اسلافشان باشد.

مستحکم باد صفوف چریکهای فدائی خلق!

مرگ بر اپورتونیسم!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!